



ریشه ترس، سوء ظن به خدا است

حجت الاسلام علیرضا پناهیان در دهه اول محرم، در دانشگاه هنر با موضوع «عنصر شجاعت در هنر و حماسه» به ایراد سخنرانی پرداختند. گزیده‌ای از یازدهمین جلسه این سخنرانی در ادامه می‌آید:

افزایش ترس از خدا، راه کم کردن ترس در زندگی / خداترسی، عامل بیداری و هوشیاری است / نتیجه خوف از خدا، نوازش است

- برای اینکه ترس در زندگی کم شود، باید سعی کنیم ترس از خدا را در زندگی بالا ببریم. ترس از خدا داشته باشی، دیگر جایی برای ترسیدن از دیگران باقی نمی‌ماند. خداترسی، یک راه حل کلیدی برای نترس و شجاع شدن است. هر کسی از خدا بیشتر بترسد، محبت خدا را بیشتر احساس می‌کند. به عنوان نمونه ترس‌هایی که در دعای کمیل مطرح می‌شود، مقدمه نوازش‌های خدا است که در ادامه هر ترسی مطرح می‌شود. ترس از خدا هم برای این بوده است که نوازش خدا را می‌خواسته است تا رشد کند. لذا ادعیه غالباً سرشار از خوف است. وقتی اهل بیت(ع) به اوج عاشقی می‌رسند، اوج ترس بر زبان‌شان جاری می‌شود. نتیجه خوف از خدا، نوازش است. خوف از خدا، علاوه بر جلب محبت خدا، شدت بیداری و هوشیاری هم به انسان می‌دهد. امام باقر(ع) می‌فرمایند: «وَ اسْتَجَلِبُ شِدَّةَ التَّيَقُّظِ بِصِدْقِ الْخَوْفِ: با خوف راستین [از خدا [هوشیاری کامل را به دست بیاور» (میزان الحکمه/ ۵۰۳۰)

امام باقر: اگر خداترسی نیستی، لا اقل غصه بخور

- امام باقر(ع) در روایت دیگر می‌فرمایند: «لَا مُصِيبَةَ كَعَدَمِ الْعَقْلِ وَ لَا عَدَمَ عَقْلِ كَقَلَّةِ الْيَقِينِ وَ لَا قَلَّةَ يَقِينٍ كَقَفْدِ الْخَوْفِ وَ لَا قَفْدَ خَوْفٍ كَقَلَّةِ الْحُزْنِ عَلَيَّ فَقَدْ الْخَوْفُ؛ مصیبتی چون بی‌خردی نیست و بی‌خردی چون کم‌یقینی نیست و کم‌یقینی چون نترسیدن [از خدا] نیست و نترسیدنی چون نداشتن غم از دست دادن ترس (خدا) نیست.» (تحف العقول/ ۲۸۶) هیچ مصیبتی مانند بی‌عقلی نیست، از این مصیبت بدتر، کمی یقین است. از این بدتر کمی یقین است و از کمی یقین بدتر، نترسیدن از خدا است. بدتر از نترسیدن از خدا، این است که از «اینکه از خدا نمی‌ترسی»، ناراحت هم نیستی. خوف از خدا خیلی قشنگ است. اگر کسی از خدا نمی‌ترسد، لا اقل دلش بگیرد و ناراحت باشد.

ریشه ترس، سوء ظن به خدا است

- راه حل دیگری برای برطرف کردن ترس برطرف کردن ریشه ترس است. پیامبر اکرم(ص) ریشه ترس را سوءظن به خدا دانسته و به حضرت امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمودند: اعْلَمْ يَا عَلِيُّ، أَنَّ الْجُبْنَ وَالْبُخْلَ وَالْحِرْصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ، يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ؛ ای علی! بدان که ترسویی و بخل و آزمندی یک سرشتند و ریشه آنها بدگمانی [به خدا] است. در واقع کسی که از دیگران می‌ترسد، به خدا بدگمان است. برای برطرف شدن ترس باید به خدا حسن ظن پیدا کنیم.

حرف حق را نمی‌توان نگفت / خبر یافتن از حق، انسان را شجاع می‌کند

- نکته‌ای از بحث دیشب که چرا کسانی که اهل تبلیغ رسالات الهی هستند، نمی‌ترسند؟ ریشه تشویق باید در مورد مبلغین کنده شود تا تخویف روی آن‌ها اثر نگذارد. آدم اهل هنر و اهل تبلیغ، نباید بترسند و باید حرفشان را بزنند. کسی که با



معارف اهل بیت آشنا می شود نمی تواند سکوت کند و چیزی نگوید. در روایتی نقل شده است که جابر یکی از صحابه جلیل القدر امام باقر(ع) می گوید امام باقر(ع) نود هزار حدیث به من یاد دادند. روزی به حضرت گفتم این معرف و سخنان شما بار سنگینی روی دوش من گذاشته است، اسراری به من آموخته‌اید، حالت جنون دارد به من دست می دهد چه کار کنم؟ امام باقر(ع) می فرماید که این اسرار را نگو، هرگاه دیدی دیگر نمی توانی تحمل کنی به بیابان برو و چاهی حفر کن و مطالب را به چاه بگو. (عَنْ جَابِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عِ تِسْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أَحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَ لَا أُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وَقَرَأَ عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ الَّذِي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا فَرُبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ. قَالَ: يَا جَابِرُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَخْرُجْ إِلَى الْجِبَالِ فَأَخْفِرْ حَفِيرَةً وَ دَلِّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثْتَنِي مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا.) (رجال کشی/ ۱۹۴ و اختصاص مفید/ ۶۷)

این روایت نشان می دهد وقتی فشار بیاید، باید بگویی، نمی توانی نگویی، شجاع می شوی و سر می گویی، ولی می گویی. حرف حق به گونه ای است که نمی توانی نگویی و برای گفتن آن شب و روز نمی شناسی. در چنین حالتی دیگر جایی برای ترسیدن و حرف نزدن باقی نمی ماند.

نقل شده است که روزی منصور دانتی به امام جعفر صادق(ع) کنایه می زد که چرا شیعیان شما در جلسه ای که حاضر می شوند، اعتادات خود را زود لو می دهند؟ امام صادق فرمودند این به دلیل شیرینی ایمان در دل آنها است که نمی توانند عقاید خود را نگویند. (أَبُو جَعْفَرٍ الدَّوَانِيقِيُّ بِالْحَيْرَةِ - أَيَّامَ أَبِي الْعَبَّاسِ لِلصَّادِقِ ع: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا بَالُ الرَّجُلِ مِنْ شِيَعَتِكُمْ يَسْتَخْرِجُ مَا فِي جَوْفِهِ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ حَتَّى يُعْرَفَ مَذْهَبُهُ فَقَالَ ع ذَلِكَ لِحَلَاوَةِ الْإِيمَانِ فِي صُدُورِهِمْ مِنْ حَلَاوَتِهِ يُبْدُونَهُ تَبْدِيًّا؛ صفات الشیعه/ ۱۵) به کسی که این شیرینی معارف حق را چشیده است نیازی نیست بگویی: «ترس حرف حق را بگو.» هنرمندانی که دادی برای ولایت نمی زنند، دم از ولایت نمی زنند، سری از اسرار ولایت را خدا در دلشان نگذاشته است و از لذت معارف حق بی بهره هستند.

